



۲۸

تنازع برای بقا و شرایط حساس کنونی

مهندس عبدالعظیم گلچین - مدیر عامل شرکت سیویل دز

شود. فساد هم همانگونه که می دانید ناظر بر شغل نیست بلکه ناظر بر شاغل است. یعنی ناظر بر انسان است نه کاری که انسان می کند. حال این انسان، انسان دولتی باشد یا انسان غیره دولتی. شخصی باشد یا ارتشی فرقی نمی کند و صد البته اگر فساد در افراد شاغل در دولت رخ کند که کرده است، آنوقت باید نمک گند زدائی شود که متأسفانه این یکی امکان ندارد. لذا به نظر می رسد تعبیر درست تر از فرمایش حضرت امام این باشد که، در هر زمینه فعالیتی که مردم می توانند حضور داشته باشند، دولت باید پایش را کنار بکشد و شرایط را برای حضور مردم فراهم نماید. یعنی جمله حضرت ایشان اثباتی است نه سلبی. بند الف اصل ۴۴ قانون اساسی هم از سوی رهبر معظم انقلاب تأیید شده است و دولت را از سرمایه گذاری های جدید منع کرده است، بنوعی حاکی از این مطلب است و الا در غیره این صورت اگر، دولت وارد صحنه شود، رقیب مردم می شود که شده است و اگر دولت رقیب مردم شد، به آسانی آنها را شکست می دهد که شکست هم داده است و شکست مردم، موجب شکست برنامه های توسعه خواهد شد، که شده است.

دولت ما، در حال حاضر از مسافرکشی گرفته تا انجام پروژه های بزرگ و کوچک رقیب بخش خصوصی شده است. هدایت این فعالیت ها به سمت بخش دولتی، یعنی تضعیف بخش خصوصی. یعنی تضعیف کارآفرینی. تضعیف کار آفرینی نیز یعنی توسعه بیکاری. یعنی ترویج نیازمندی و ترویج نیازمندی یعنی عقب نشانیدن شایستگی و حتماً اینها، خلاف فرمایش حضرت امام و مقام معظم رهبری است. نه هیچ عنوان زیبایی می تواند از

منظور حضرت ایشان، ناظر بر سپردن کار بدست مردم است تا دولت و منظور از مردم یعنی همه آن اقشاری که در راهپیماییهای زمان انقلاب و در فروردین ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ شرکت داشتند. هرچند که بی جا نیست که آن ۲ یا ۳ در صد باقیمانده را نیز علیرغم نظرشان در زمره مردم بدانیم. البته اگر که از دل باور کنیم که ما، برای وصل کردن آمده ایم نه برای ... و صد البته بر کسی هم مخفی نیست که این معنی با عملکرد همه دولتهای بعد از انقلاب سخت در تضاد بوده است.

حقیقت این است که، اگر بنا باشد جمله «اگر مردم نتوانند کاری را انجام دهند، دولت وارد عمل شود» را ملاک قرار دهیم و حواشی آنرا در نظر بگیریم و دولت را محق در ورود به صحنه های تعبیری و تفسیری خودش بدانیم، به سادگی موضوع در معرض تفسیر آرای صاحبان قدرت قرار می گیرد و بحث سریعاً به بیراهه خواهد رفت. کما اینکه رفته است.

بی شک بیراهه رفتن نیز، تالی فاسد خواهد داشت. که داشته است. و تالی فاسد آن نیز به تعبیر از ناتوانی مردم بر می گردد و تعبیر کننده اش، که متأسفانه در مملکت ما، مثل همه چیز دیگر، در ید قدرت دولت قدر قدرت است.

این است که می بینیم بسیاری از فعالیت ها، بخصوص فعالیت های اقتصادی سر از پاسیو های وزارت خانه ها و یا محافل در می آورد. وقتی چنین تعبیری شد، می بینم که دولت حتی در مسافر کشی هم رقیب مردم می شود و هر لحظه نیز به حجم و اندازه اش افزوده می گردد.

این افزایش، موجب می شود تا قابلیت کنترل داخلی آن نیز کم شده و به سادگی به فساد کشیده

سنگین شعار و احساسات. اتفاقاً صحنه پیوسته حضور مردم جایی است که به تعقل بیشتر نیاز است نه احساسات آنها. تعقل و شعور در همه عرصه های زندگی. با همه زشتی ها و زیباییهای آن.

اصلاً برای، مردم، صحنه دیگری متصور نیست تا بار امانت او را به منزل برسانند. صحنه ای که سناریوی آن با تولد شروع می شود و با مرگ خاتمه می یابد. سناریویی که هم شیرینی دارد و هم تلخی. هم زشتی دارد و هم زیبایی. هم غم دارد و هم شادی. هم وسعت روزی دارد و هم تنگدستی. هم جنگ دارد و هم آشتی. خلاصه یک سمفونی کامل است که هم تن ماژور دارد و هم تن مینور. تن ماژوری که شادی و حماسه است و تن مینوری که غم و رمز و راز است. این سناریو هم برای هر کس جدا نوشته می شود و فقط هم یک بار نوشته می شود. به هیچکس هم فرصت دوباره ای برای اجرای سناریوی دوم یا متفاوتی داده نمی شود بنا هم نیست که کسی، بیش از یک بار به دنیا بیاید. فقط یک بار است و بس. حال یا خاک به سر خود می کنند. یا گل بر فرق خود می نشانند. در بازی و بازار زندگی تنوع و نوآوری نیز الا ماشاء... است و اتفاقاً همین تنوع و تفاوت ها است که زندگی را هیجان انگیز می کند و رشد و توسعه می بخشد. به همین دلیل بوده است که یکی از لطیف ترین و شریف ترین فرزندان نغمه سرای مردم گفته است:

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود صحنه پیوسته بجاست خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد. لذا با این توضیحات بیشتر یقین پیدا می کنیم که

یکی از بهانه های دولت در دخالت بدون حد و مرز در اموری که مقرر بوده است به وسیله مردم انجام شود، مطلبی است که به حضرت امام رضوان الله نسبت می دهند. مطلب این است که می گویند حضرت امام، تأکید فرموده اند که، هر جا و در هر زمینه ای که مردم می توانند کار کنند، دولت وارد نشود و آن جا که مردم نمی توانند، اشکالی ندارد که دولت دست به کار شود.

اگر حتی حضرت امام، به صراحت چنین مطلبی را فرموده باشند باز می شود گفت که اصولاً مثل بسیاری موارد دیگر روح فرمایش حضرت امام درست درک نشده است.

اینکه گفته شود هر جا مردم نتوانند، دولت وارد عمل شود یک حرف عام و کلی است و هر کس می تواند قرائت خود را از آن داشته باشد. کما اینکه یک قرائت این است که منظور حضرت امام ناظر بر این بوده است که، آنجا که مردم نمی توانند، دولت باید شرایط حضور مردم را فراهم کند نه اینکه خود، وارد عمل شود.

بسیار بعید است شخصیتی مثل حضرت امام که در نهایت شجاعت و وارستگی، مردم را ولی نعمت خود و به طریق اولی ولی نعمت دولت می داند، قائل به این باشد که مردم ممکن است نتوانند از عهده هر کاری ولو هر قدر سخت و مشکل باشد، بر آیند. لذا، می شود یقین کرد که منظور ایشان از وارد صحنه شدن دولت صرفاً ایجاد شرایط برای حضور بیشتر مردم در صحنه بوده است نه حذف آنان از صحنه. صحنه هم نمی تواند منحصر به صحنه های زنده باد و مرده باد باشد.

صحنه حضور مردم، همه عرصه های زندگی است، نه فقط مواردی تعریف شده و بعضاً با بار



فساد و زشتی درونی چنین تعابیری بکاهد و نه هیچ توجیه دیگری از قبیل سوء استفاده عده قلیلی رانت خوار ولو حجم سوء استفاده آنان سر به فلک بکشد میتواند برای دولت بهانه ای باشد که حقوق مردم درستکار و تولید کنندگان و کار آفرینان را نادیده بگیرد.

اگر رانت خواران و سوء استفاده کنندگان و فرصت طلبان میتوانند با سوء استفاده از «شرایط حساس کنونی» بهره برند به دلیل آنست که در «شرایط حساس کنونی»، حقوق مردم توسط دولت نادیده گرفته می شود. به دلیل این است که راه را بر مردم بسته اند. راه را ناهموار کرده اند. شرایط را برای رقابت عادلانه ایجاد نکرده اند. به توسعه شایستگی ها و ایجاد شرایط برای رشد آن بی اعتنائی کرده اند. ما در این مقال هم به شایستگی اشاره خواهیم کرد و هم به ایجاد شرایط آن. اما قبل از آن این مطلب را می خواهیم بگوئیم که وقتی راه را بر رشد مردم می بندیم و زمینه آنرا نیز فراهم نمی کنیم، بی کفایتی و بی لیاقتی را تقویت می کنیم و نه تنها راه را برای فرصت طلبان همیشه تاریخ

اگر بخواهیم عرصه را بر نادرستی تنگ کنیم، راهش مبارزه و بخصوص مبارزه فیزیکی با نادرستان و نادرستی نیست، بلکه باز کردن مسیر حرکت درست کاران است. اگر عرصه را بر نادرستان تنگ کنیم، بر درست کاران نیز همان روا داشته ایم. اگر راه را برای دستگیری یک دزد ببندیم، هم راه را بر او می بندیم و هم بر کسی که در پی دستگیری اوست و هم بر کسی که برای نجات یکی دیگر در راه است و هم بر آمبولانسی که مریضی را برای نجات به بیمارستان می برد و هم بر ماشین امدادی که برای فرونشاندن آتشی حرکت کرده است و تلاش می کند که مسیر خودش را باز کند. راه بندگان همه را متاثر میکند، نه عده خاصی را. برای عقب راندن نادرستی باید زمینه فعالیت مردم درست کار فراهم شود. بهای آن البته سنگین است ولی باید پرداخت شود. اگر این بها پرداخته نشود، جامعه برای ابد عرصه تاخت و تاز آدمهای نادرست خواهد شد.

مبارزه برای محو بدی با تلاش برای استقرار خوبی از زمین تا آسمان فرق دارد. اولی اصلاً به نتیجه

۹۰ درصد وقت کار آفرینان در کشور ما، صرف حواشی کار نظیر حل مشکلات مالی و کارگری می شود و ۱۰ درصد آن صرف کار و آنچه که به عنوان وظیفه برای آنها تعریف شده است. راه حل مسائل چهار میخه کردن آنها نیست. سخت تر کردن شرایط و مقررات نیست. کسرتده تر کردن دولت و یا شبه دولتی ها نیست. مبارزه با سرمایه داران و بد نام کردن آنان نیست

باز می کنیم بلکه مسیر را هم برایشان چرغانی می کنیم.

می گویند قفل را برای آدم حلال زاده به در می زنند و الا آدمی که حلال زاده نباشد در نمی آید که با قفل مواجه شود. او از راه دیگری می آید. آدمهای حلال زاده قفل را که ببینند، محترمانه راه را کج می کنند و آرام از راهی که آمده اند بر می گردند. در سالم ترین اجتماعات اعم از خانواده، سازمانهای اقتصادی، فرهنگی، انتفاعی و یا غیره انتفاعی حتی مراکز دینی و اعتقادی آدمهای گوناگونی پیدا میشود. آدمهای شایسته و ناشایسته، درستکار و بد عمل، خوب و بد، بد و بدتر. همه این نوع آدمها در همه جا هستند و کارهای خودشان را می کنند. چه اجتماع سالم باشد چه نباشد. همانگونه که عالم از ناله عشاق خالی نیست و مباد، عالم از عریده بد مستان و زور گیران نیز خالی نیست. چه بخواهیم کار فرهنگی بکنیم و چه فعالیت اقتصادی و چه سیاسی و هر نوع دیگری با این گونه آدمها سرو کار داریم.

موضوع این است که برای رها شدن از شر آنها و برای ایمن بودن از دست آنها، نباید به حبس یا محو آنها فکر کنیم. موضوع مهم اینست که بدانیم، برای ایجاد امنیت نباید با نا امنی مبارزه کرد، بلکه باید وقت و هزینه را مصروف ایجاد امنیت کرد، آنهم نه با برخورد فیزیکی بلکه با ترویج و تبلیغ فرهنگ سالم، با تکیه بر رشد و توسعه فرهنگ اجتماعی. چه از راه آموزش مستقیم و چه از طریق آموزش غیره مستقیم.

بهرتر کمک به همه این روزنامه هاست.

بهترین قضاوت کنندگان در باره حرکات فرهنگی و اجتماعی خود مردم هستند. مردم با آنها مبارزه فیزیکی نمی کنند. مبارزه منفی می کنند. آنها را پس می زنند. باید بجای ازدیاد شیرهای کنترلی دروازه های اعتماد را باز کرد. اعتماد عملی نه اعتماد شعاری و شعار گونه.

وقتی در میخانه بسته شد در خانه تزویر و ریا گشوده می شود. کما اینکه وقتی در میخانه ها بسته شد اکثر خانه ها میخانه شد. در حالیکه زمانی که میخانه ها باز و آزاد بودند، شرب خمر فقط در آنجا صورت می گرفت در حالیکه اکنون اگر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند.

این قانون طبیعت است که می گویند اصل بر برائت است. این قانون اجتماعی نیست. وضع شده طبیعت است و خالق طبیعت. به عوض اینکه متهم بزرگ جلوه داده شود، برائت باید، محترم و عزیز شمرده شود. اگر این گونه شود، عدم برائت، قبیح می شود و از شرم خود، برای همیشه به گوشه ای می خزد تا کسی او را نبیند. اگر برائت عزیز و گرامی شمرده نشود، قبح عدم برائت فرو می ریزد. توجه داشته باشیم که بین اصل بر برائت است و عزیز شمردن برائت فرق بسیاری وجود دارد.

در کشور ما، تا آنجا که بیاد می آوریم، دولتها همواره بزرگ ترین مدعی مبارزه با فساد بوده اند، حال چه فساد در دولت و چه در جامعه. دولتها، همواره علم مبارزه با گرانی و گرانیفروشی را بر دوش خود حمل کرده اند. آنها بی وقفه با اوباش و متجاوزین به حقوق انسانهای سالم مبارزه کرده اند. سوء استفا ده از قدرت، مقام و موقعیت را تقبیح کرده اند و همواره با آنها و بخصوص رانت خواری مبارزه کرده اند. اگر انصاف داشته باشیم باید قبول کنیم که همه دولتها در کشور ما در این مورد سخت کوشیده اند، اما، چه نتیجه ای گرفته اند؟ هر بار که یک نفر دستگیر می شود می بینیم که میزان فساد و سوء استفاده و رانت خواری از مجموعه اسلاف خود بیشتر بوده است. حال چه زمین خواری کرده باشد و چه مال مردم را از طریق کلاه برداری و یا اختلاس از سیستم بانکی به یغما برده باشد. و هر وقت شرور و زور گیری را دستگیر می کنند، می بینیم روی همه نام آوران قبلی خود را سفید کرده است و رکورد مجموعه آنها را در شرارت و زور گوئی و حتی آدم کشی شکسته است. نگاه اندکی به روزنامه هائی که فقط اندکی از آن فجایع را بیان می کنند بکنید. خوب اینها به ما چه می گویند. جز اینکه به زبانهای مختلف می گویند: راه غلط است! مسیری که می رویم اشتباه است. وقتی راه غلط است دیگر سرعت گرفتن نتیجه ای جز این ندارد که رهرو را از مقصد خود، زود تر دور تر کند. اگر آنرا سیستماتیک کردی، مدیریت اشتباه را سیستماتیک کرده ای و اگر بد تر از آن دیجیتالش کردی، اشتباه را دیجیتال کرده ای. کار انسان ها می شود، مدیریت کردن اشتباهات ما، به روش صحیح. بر اساس استاندارد ISO.

کار را درست و دقیق انجام می دهیم اما، راه را غلط می رویم. زمان را مدیریت می کنیم اما، موضوعی را که مدیریت می کنیم غلط است. اشتباه است. ساعت های گوناگون با درجه دقت بسیار از مارک

ها و مدل های مختلف از سیکو تا رولکس بر دست می کنیم تا مبادا اندکی از غفلت خود بکاهیم. ثانیه ای را در راه اشتباهی که می رویم تلف نکنیم. هیچگاه به فکر داشتن یک قطب نما، نه بجای ساعت که در کنار آن نیفتاده ایم. راستی از چنین مدیریتی چه انتظاری می توان داشت؟

آیا آنچه که با آن مواجه هستیم، یا اینگونه که ما عمل می کنیم، مدیریت درست راه غلط نیست؟ می دانیم، کم نیستند کسانی که معتقدند، اینها نتیجه مدیریت غلط مسیر غلط است اما، بد بینی ما را به نتیجه نمیرساند. تازه چه فرقی می کند؟ راه غلط را چه خوب مدیریت کنی چه بد نتیجه متاسفانه بد است. البته یکی بد است و دیگری بدتر. این همان نقشه غلط یا اشتباه و یا غیره دقیقی نیست که برای پیدا کردن مقصدمان بدست گرفته ایم و به آن بسیار اعتماد هم کرده ایم. اگر در یک بیابان باشیم، حتی از یک نقشه درست چه کاری بر می آید که ما از یک نقشه غلط توقع داشته باشیم. دنیای ما و از جمله کشور ما اینک بیشتر شبیه یک بیابان و یا یک کویر سوزان است. در یک چنین صحرائی ما بیشتر به یک قطب نما نیاز داریم تا یک ساعت.

وقتی در کشور ما، مدیریت دولت باعث شده است که هم تولید کنندگان و هم توزیع کنندگان و هم تهیه کنندگان و هم کار آفرینان و هم، همه خدمات دهنده گان، همگی به زحمت و مشکل و معضل گرفتار شوند، آیا، معنی آن این نیست که مسیر اشتباه است؟ و یا اینکه مسیر اشتباه دارد مدیریت می شود و یا مسیر، اشتباه دارد مدیریت می شود. آیا، اینکه تقریباً قریب به اتفاق کار آفرینان بجای کار اصلیشان، دارند چکهای برگشتی خود را رفع سوء اثر می کنند و یا با التماس جلوی برگشت زدن آنها را می گیرند چه معنائی دارد؟ چه کاری می کنند؟ چه چیزی را مدیریت می کنند؟ ۹۰ درصد وقت کار آفرینان در کشور ما، صرف حواشی کار نظیر حل مشکلات مالی و کارگری می شود و ۱۰ درصد آن صرف کار و آنچه که به عنوان وظیفه برای آنها تعریف شده است.

مدیریت بی پولی یعنی مدیریت ضعف. یعنی مدیریت نا شایستگی. یعنی عدم شایستگی. یعنی بزرگ کردن و رشد دادن ضعفها. یعنی باز کردن یا باز گذاشتن راه، که نه، اتوبان برای ناشایستگان فرصت طلب. برای رانت خواران بی هنر. برای سوء استفاده کنندگان جامعه.

آیا وقت آن نرسیده است که بجای هر چیزی، حتی یک نقشه درست، اول یک قطب نما بدست بگیریم و ببینیم به کجا می رویم؟

راه حل مسائل چهار میخه کردن آنها نیست. سخت تر کردن شرایط و مقررات نیست. کسرتده تر کردن دولت و یا شبه دولتی ها نیست. مبارزه با سرمایه داران و بد نام کردن آنان نیست.

راه حل، ایجاد فضائی سالم و برابر برای رقابت همه مردم است. برای هر کسی که بتواند برای ایران کار کند. راه حل، انعطاف پذیری است. راه حل، ایجاد تسهیلات یکسان و عادلانه است برای همه کار آفرینان.

متاسفانه در کشور ما، ایجاد تسهیلات برای کار آفرینان به مراتب از ایجاد تضییقات بد تر است. اینقدر بد تر است که اگر بخواهیم عمداً این اندازه

مضایقه کنیم نمی توانیم.

دائماً دولت محترم ب فکر است که جلوی سوء استفاده را بگیرد. مانع فشار بیشتر بر مردم شود. جلوی گرانی و فساد و رشوه خواری را بگیرد اما، متأسفانه نه این شده است و نه آن به وقوع پیوسته است. اتفاقاً، هر دوی آنها لحظه به لحظه بدتر و شدید تر نیز شده اند. در کشور ما، به جای توسعه و رشد شایستگی های نیروهای انسانی به رفع نیازهای آنها توجه می شود.

وقتی اساس را رفع نیاز نیازمندان گذاشتیم. هم نیاز آنها را توسعه می دهیم و هم به تعداد آنها می افزایشیم و هم توقع آنها را بالا می بریم، اما اگر اساس را بر ارتقاء شایستگی افراد گذاشتیم، شایستگی و بی نیازی را توسعه می دهیم، این قانون طبیعت است.

توجه داشته باشیم که بیش از ۲۵ درصد از بودجه مملکت صرف یارانه ها و به عبارتی تضعیف شایستگی ها و رشد بی لیاقتی ها و افزودن تعداد نیازمندان در جامعه می شود.

این گفته بسیار دقیق لائوتسه را دست کم نگیریم که، با یک بار ماهی دادن به مردم، یک بار شکم آنها را سیر می کنید اما، اگر به آنها ماهی گیری بیاموزید برای همیشه هم شکم آنها را سیر کرده اید. بعید است در زمان لائوتسه پرورش ماهی رایج بوده باشد لذا، ما می توانیم به فرموده این حکیم بزرگ اضافه کنیم که اگر پرورش ماهی را به آنان بیاموزیم و شرایط را برای آنها فراهم کنیم، هم نیازمندی و گدایی و گدا پروری را کاهش می دهیم و هم بیکاری و سفله پروری را.

دخالت دولت در این امور و در مقام پاسخگو قرار دادن خود در کمبود کالاهای نظیر سیب زمینی و پیاز و گوجه فرنگی که از سیر تا پیازش می تواند و باید به دست بخش خصوصی انجام گیرد و پاسخگویش هم باید آنها باشند، به معنی غفلت از همه امور مهمه است. یا به معنی نداشتن درک درست از آن چیزهایی است که به دولت مربوط می شود. به معنی نداشتن نقشه یا پارادایم درست است.

اما، ایجاد شرایط توسط دولت برای مردم یعنی چه؟

برای پاسخ دادن به این سوال بد نیست به کنفرانس اجلاس منطقه ای مجمع جهانی اقتصادی مربوط به خاورمیانه و در خاورمیانه که در فاصله بین جمعه (۱۸) و یک شنبه (۲۱) ماه می ۲۰۰۷ در بحر المیت اردن با عنوان « ایجاد تنوع اقتصادی » در منطقه خاورمیانه برگزار شد اشاره ای بکنیم. ضمن اینکه یاد آوری این نکته متأثر کننده را بی مورد نمی دانیم که، کشور ما، اولاً کمتر در چنین مجامعی ظاهر می شود و ثانیاً اگر شد، بسیار کم رنگ است و بدون دست آورد است.

اجلاس فوق با هدف اصلی کاهش وابستگی کشورهای خاورمیانه به نفت برگزار شد. نه به منظور اینکه، تولید نفت آنها کاهش یابد، بلکه با این هدف خیر خواهانه که سایر زمینه ها و امکانات برای رشد اقتصادی شناخته شده و مورد توجه قرار گیرد تا این کشورها بتوانند از وابستگی به یک اقتصاد تک محصولی رها شده و نقش نفت را، تأکید می کنیم نقش نفت را، نه سهم نفت را، از طریق رشد سایر منابع در آمد، هم در تولید و هم

در در آمد و هم در بودجه کشورهای خاورمیانه کاهش دهند. نتیجه ای که از این کنفرانس گرفته شد این بود که برای انجام این کار، کشورهای خاورمیانه بخصوص کشورهای نفت خیز آن باید بر سرمایه گذاری در توسعه نیروها و منابع انسانی برای رشد و توسعه سایر زمینه های اقتصادی تمرکز کنند. یعنی کاری که بسیاری از کشورها، از جمله کشورهای آسیایی و در صدر و پیشواز آنها ژاپن و به دنبال آن کره و مالزی و سنگاپور و اخیراً چین کرده اند.

همانطور که می دانید بیشتر این کشورها غیر از چین منابع زیر زمینی چندانی ندارند که به آن تکیه کنند اما، با توسعه منابع انسانی، خود را به مکانهایی رسانده اند، که برای بسیاری از کشورها از جمله ما، ایرانیان رؤیا گونه به نظر می رسد.

حدود ۷۰ تا ۸۵ درصد سهم در آمد و تولید ناخالص ملی در این کشورها از طریق منابع انسانی و توسعه منابع انسانی است و در برابر در خاورمیانه و از جمله در کشور ما، سهم ۸۵ درصد به منابع و ذخایر زیر زمینی اختصاص دارد.

به همین دلیل جناب آقای شیخ محمد بن راشد آل مکتوم، فوراً اعلام نمودند که برای توسعه منابع انسانی کشور کوچکش که به اندازه یک شهر متوسط از کشور ما جمعیت ندارد، مبلغ ده میلیارد دلار اختصاص داده اند. مرحباً به ایشان که شرایط را برای مردمش به منظور حضور در صحنه های فعالیت های گوناگون از جمله فعالیت های اقتصادی فراهم می کند. شک نکنیم که قطر، کویت، عربستان سعودی و دیگران نیز اگر بیشتر از او نکنند، کمتر نخواهند کرد.

واقعیت هم این است که توسعه جهانی، از طریق توسعه کشورها میسر است و توسعه کشورها، به نوبه خود، از طریق توسعه سازمانها و توسعه سازمانها هم به نوبه خود از مسیر توسعه مهارت ها و شایستگی های فردی اعم از فنی و حرفه ای، مدیریتی و رهبری که مجموعاً توسعه منابع انسانی نام دارد، میسر شده و هم چنان در اولویت اول برنامه های کشورهای مترقی است.

پس منظور از ایجاد شرایط، برای اینکه مردم بتوانند فعالیت های خود را در همه شئون، که مورد نظر حضرت امام و مقام معظم رهبری است توسعه دهند و از این طریق تصدی گری دولت را کم کنند، توسعه منابع انسانی بوده است که متأسفانه دولت های متعددی که در کشور ما بر سر کار آمده اند، کارنامه ای در حد، رفوزه گی دارند. این رفوزه گی یک اتهام نیست بلکه به شهادت آمار و ارقام است. این رفوزه گی هم در زمینه آموزش های فنی و حرفه ای است و هم در زمینه تحصیلات دانشگاهی. و دامنه هر دو هم بسیار، دامنه وسیعی است. در فاصله سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱ براساس آمارهای موجود در مرکز آمار ایران و سایت رسمی آن بیش از ۷۰ درصد از بیکاری در فارغ التحصیلان کشور، در رشته های مهم نظیر، مهندسی، منابع انسانی، پزشکی، کشاورزی، شیلات و ماهیگیری بازرگانی و نظایر آن بوده است که سخت مورد نیاز کشورند. جالب است که بدانیم بیشتر این ها، فارغ التحصیلان زن بوده اند تا مرد. برای اطلاع بیشتر می توانید به درگاه ملی مرکز آمار ایران مراجعه فرمائید.

وقتی یک نفر با آن بد بختی از روزن تاریک و باریک کنکور می گذرد و پایش به دانشگاه باز می شود و پس از طی چند سال از دانشگاه فارغ التحصیل می شود، هم خودش و هم دیگران توقع تغییر جدی و در جهت مثبت از او دارند. توقع عدم وابستگی حداقل در مسائل مالی از او دارند. وقتی به عوض اشتغال به خیل بیکاران اضافه شود، داستان فرق می کند و متأسفانه فرق آن خیلی هم جدی است. اگر این فارغ التحصیل دانشگاهی زن باشد و به خیل بیکاران اضافه شود با توقعات جدیدی که از خودش دارد، شما بهتر می دانید که چه اتفاقی می افتد، که البته در سطح گسترده ای نیز افتاده است.

شک نیست که هیچ کس به نتیجه چنین فاجعه ای بیشتر از خود دولت اشراف همه جانبه ندارد.

در زمینه آموزش فنی و حرفه ای، براساس گزارشات موجود در هنگام اجرای فازهای ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، امتحان به عمل آمده توسط مشارکت TIJD، از میان ۵۷۰۲ نفر کارورزان فارغ التحصیل از مراکز

متخصص ماست و نباید آنرا دست کم گرفت. بخاطر شرایط حساس کنونی در ۲۸ سال گذشته، بسیاری از متخصصین، سرمایه داران و کار آفرینان به همراه سرمایه های خود به دنبال یافتن شرایط غیره حساس یا شرایط امن، جلای وطن کرده اند و اینک تنه آنان نیز در معرض جذب شدن توسط دلارهای توسعه منابع انسانی در امارات و کویت و عربستان و قطر قرار دارند. این مسئله را نباید دست کم گرفت. اگر این مساله را دست کم بگیریم، ممکن است مجبور شویم راندگی ماشین های آنها را عهده دار شویم. نگرانی این است که از این رهگذر، داستان ما و عربان، داستان فتنه شام شود که سعدی در عاقبت شرح آن فرمود:

روزی افتاد فتنه ای در شام

هر یک از گوشه ای فرا رفتند

روستا زادگان دانشمند

به وزیری پادشا رفتند

پسران وزیر ناقص عقل

به گدائی به روستا رفتند

توسعه منابع انسانی، مهمترین موضوع زمانه در سراسر جهان است و معلوم نیست که، کی، ما، می خواهیم این مهم ترین موضوع زمانه را بفهمیم. موضوعی که هر چه کمتر ابعاد آنرا بدانیم و هر چه دیرتر آنرا بفهمیم و ضرورت آنرا درک کنیم کارمان مشکل تر می شود.

سوم اینکه اینک، بیست و هشت سال است که « در شرایط حساس کنونی » زندگی و کار و تلاش می کنیم. « در شرایط حساس کنونی » یعنی وضعیت اضطراری. در وضعیت اضطراری نباید حرف زد، نباید انتقاد کرد، نباید... کرد، چون دشمن از آن سوء استفاده می کند. چون حرف زدن و انتقاد کردن آب در آسیاب دشمن ریختن است. هیچ نباید بگوئیم. باید، دیواری دور خودمان بکشیم تا دشمن نتواند در ما نفوذ کند.

اولاً: ببینید واقعیت این است که وقتی، دیواری دور خود می کشیم که جلوی ورود غم و غصه و ناراحتی و انحراف بیرونی را بگیریم، همین دیوار موجب می شود تا راه را بر گسترش شادی و خوشحالی هم ببندیم. جلوی پیشرفت را هم بگیریم. این دیوارها معمولاً یک طرفه عمل نمی کنند. جلو همه چیز را می گیرند. هم جلوی خوب را می گیرند و هم جلوی بد را می گیرند.

این دیوار ممکن است موجب کم کاری آسیاب دشمن شود، اما، آسیاب خودی را هم بی شک از کار می اندازد. ممکن است ما، خود را از چشم نامحرم بپوشانیم اما، توجه داشته باشیم که جلوی تابش آفتاب و رسیدن نور به بدن خود را هم می گیریم. وقتی جلوی نور آفتاب را گرفتیم، مانع جذب ویتامین D از راه پوست می شویم. کمبود یا فقدان ویتامین D در بدن باعث تخلیه سریع کلسیم از بدن می شود و تخلیه کلسیم از بدن باعث رشد پوکی استخوان می گردد و قص علی هذا.

ثانیاً: هر چه به شرایط فوق العاده، حساس، اضطراری و نظایر آن بیشتر فکر کنیم، آنها شرایط را رشد میدهم. آن شرایط را بیشتر اشاعه می

فنی و حرفه ای وزارت کار و PIDMCO، با پنجاه درصد ارفاق، فقط دو نفر Pipe fitter و یک نفر برقکار صنفی قبول شدند و بالغ بر ۱۲۰۰ نفر به عنوان کارگر نیمه ماهر و بیش از چهار هزار نفر به عنوان کارگر عمومی برگزیده شدند و مشارکت مجبور شد که بالغ بر ۳۵۰۰ نفر نیروی کارگری مورد نیاز خود را از خارج وارد کند. این در حالی است که کشور ما، بیش از ۳۵ میلیون نفر نیروی آماده به کار، اما، غیر آموزش دیده و غیره حرفه ای دارد که بیشتر آنها مشغول بیکاری هستند تا کار.

همانگونه که بارها مسئولین محترم گفته اند متأسفانه فقط ۱۰ درصد از کارگران ما، کارت مهارت گرفته اند. اما، بسیاری معتقدند، آن ده درصد هم که کارت مهارت دارند متأسفانه، مهارت ندارند.

حالا سؤال این است که مدیریت سازمان در چنین شرایطی و توسط چنین نیرو هائی چه معنائی دارد؟ مدیریت دانائی است یا مدیریت توانائی یا هیچکدام؟ پس مقصود از ایجاد شرایط، توسعه منابع انسانی است.

توسعه منابع انسانی، مهمترین موضوع زمانه در سراسر جهان است و معلوم نیست که، کی، ما، می خواهیم این مهم ترین موضوع زمانه را بفهمیم. موضوعی که هر چه کمتر ابعاد آنرا بدانیم و هر چه دیرتر آنرا بفهمیم و ضرورت آنرا درک کنیم کارمان مشکل تر می شود.

ده میلیارد دلار کشور کوچک دبی و چند برابر آن در سایر کشور های مشابه در منطقه انگیزه بسیار بالائی برای جذب اندک باقیمانده نیروهای



دهیم. مثل یک بیماری آنرا به همه جامعه سرایت می دهیم و از سرایت و گسترش احساس بیماری را در خود رشد می دهیم. هر چه بیشتر به وجود یک بیماری در درون خود فکر کنیم، آن بیماری را بیشتر توسعه می دهیم. اما اگر برخلاف آن فکر کنیم، آن را به گوشه ای می رانیم تا قدرت حرکت و مانور پیدا نکند.

این قانون طبیعت است که افکار و احساسات به اشیاء و موضوعات تبدیل می شوند.

ما انسانها همیشه، در هر کاری که انجام می دهیم، با دو کیفیت مواجه هستیم. یکی از این کیفیت ها، درجه اهمیت آن کار یا Impotency است و دیگری درجه اضطرار یا Urgency آن است.

به شکل زیر توجه کنید:

تقسیم بندی کارها، با توجه به دو کیفیت گفته شده از چهار حالت زیر خارج نیستند.

امور اضطراری، امور مهم را به گوشه ای روانه کنند و آنها را از دیده ها پنهان کنند. اگر این گونه شود، امور اضطراری مانع رسیدگی به امور مهم می شوند.

گرفتناری مالی برای سازمانها، اعم از بخش خصوصی و دولتی از مصادیق بارز شرایط اضطراری است. این گرفتاری ها باید، هر چه سریع تر بر طرف شوند. نیازهای مالی فقط بخشی از منابع مورد نیاز برای انجام کار هستند لذا نباید همه کار را تحت الشعاع خود قرار دهند. اگر اینگونه شود، نشان از یک بیماری اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است.

شرایط اضطرار مثل سرطان هستند. اگر دیر پا شوند، همه امور مهم را تحت الشعاع خود قرار می دهند. به همه جا اشاعه می یابند. نیست اشاره کنیم که، بخش هیجان انگیز و اتفاقاً اعتیاد آور

به امور مهم. امور مهم اموری هستند که با هدف و مأموریت و نقش ما در ارتباط هستند. یعنی با Roles و Mission و Goals ما. با سیستم ارزشی ما در ارتباط و هماهنگ هستند. امور مهم اموری هستند مثل: پیشگیری از آنچه که نمی خواهیم اتفاق بیفتد. نظیر چگونگی پیشگیری از مریض شدن یا گسترش بیماری، یا تقویت آنچه که می خواهیم اتفاق بیفتد مثل رشد و توسعه، بالا بردن توانایی، بالا بردن ظرفیت تولید، بالا بردن سرعت تولید، بالا بردن کیفیت تولید، شناخت و استفاده از فرصت ها، شناخت تهدید ها و یافتن راههای درست خنثی کردن آنها، تقویت نقاط قوت فردی، سازمانی و اجتماعی و بر طرف کردن کلیه ضعفهای موجود، ظرفیت سازی و تقویت بخش خصوصی در کشور. گسترش برنامه های تفریحی و سرگرمی و بالا بردن روحیه شادی در

۱- مهم و اضطراری	۲- مهم و غیر اضطراری
۳- غیر مهم و اضطراری	۴- غیر مهم و غیر اضطراری

مدیریت، مدیریت بحران یا مدیریت شرایط اضطرار است.

اعتیاد آور بودن آن هم به دلیل هیجان انگیز بودن آنست. در مدیریت خیلی باید مواظب بود که این بخش هیجان انگیز یا اضطراری که اعتیاد آور و استثنائی نیز هست، جای قاعده را غصب نکند.

وضعیت اضطراری تعرضی و اشغالگر است. وضعیت اضطراری یعنی همان چیزی که ۲۸ سال است در کشور ما، بنام «شرایط حساس کنونی»، از آن نام برده می شود. همان شرایط و وضعیتی است که اینک ۲۸ سال است که ما، در آن زندگی می کنیم و به بهانه آن امور مهم را در گوشه ای تنگ زندانی کرده ایم. وضعیتی که متأسفانه به آن عادت کرده ایم. به آن خو کرده ایم. به آن معتاد شده ایم. این وضع را اگر تغییر ندهیم، مثل گاز ذغال ما را به تدریج خفه می کند. در خلسه و رخت ما را می کشد. با لذت هم ما را می کشد.

یعنی اول ما را بی ثمر و بی اثر می کند و وقتی به خلسه رفتیم و دچار رخت شدیم و بی اثر و بی ثمر شدیم، به دو چهار خانه پائین جدول می راند. یعنی در حقیقت به آنجا پناه می بریم و البته اگر راستش را بخواهید از بین دو خانه سوم و چهارم، خانه چهارمی را ترجیح می دهیم. خانه ای که نه مهم است و نه اضطراری. خانه ای که سرتا سر آن اتلاف وقت است. مثل نشستن هر شب رو بروی تلویزیون و تعویض مکرر کانال های آن. یک بار از اول به آخر و یک بار از آخر به اول. و وقتی به خود می آیم می بینیم که به راحتی پنج ساعت از وقت گرانبهای خود را که همه جا به طلا از آن تعبیر شده است گذرانده ایم. ساعت از دو و نیم شب گذشته و فردا هم باید سر کار برویم. و شما بهتر می دانید که حاصل چنین شیوه معامله با وقت چیست.

«شرایط حساس کنونی» همان وضعیت اضطراری است که امهات مسائل و مشکلات ما اولاً به معضل تبدیل کرده است و ثانیاً آنها را به بوته فراموشی سپرده است. «شرایط حساس کنونی» داستان خرسی است که آن انسان بیچاره در مسیر

مردم. تقویت تفکر و برخورد عملی مناسب برای حل مسائل. یافتن راهکار درست برای مشکلات و تبیین استراتژی برای مواجهه با معضلات. مطالعه، تحصیل و ادامه تحصیل. آموزش و ارتقاء مهارت های فردی، سازمانی و اجتماعی. ارتقاء فرهنگ زندگی. ارتقاء اطلاعات و گسترش ارتباطات. تأمین رفاه و آسایش جامعه، تأمین مستمر نیازهای مالی و پژوهش، تجزیه و تحلیل یافته ها. وضع قوانین درست و کارآمد، داشتن دیدگاه درست، رفتار پسندیده، عادات خوب، سننهای حسنه، بالا بردن استانداردها، توسعه ورزش و گسترش سلامتی. و از همه اینها مهمتر و اساسی تر انتخاب پارادایم صحیح، که همه اینها از طریق توسعه منابع انسانی میسر می شود.

اما، آنچه که اضطراری است، لزوماً به سیستم ارزشی انسانها وصل نیست. الزاماً به مأموریت انسان و سازمان و جامعه متصل نیست. ممکن است به هدف انسان، سازمان و جامعه مرتبط نباشد. ممکن است به نقش انسان و سازمان و جامعه ارتباط پیدا نکند ولی اموری که مهم هستند بی شک، با سیستم ارزشی فرد، سازمان و یا جامعه نیز در هماهنگی کامل قرار می گیرند. یعنی باید قرار بگیرند.

و بالاخره، آنچه که اضطراری است حتماً بازدارنده و به تاخیر اندازنده آن چیزی است که مهم است.

به ریح چپ بالای جدول نگاه کنید. اینها، امور مهم و اضطراری هستند. مثلاً وقتی یک بچه مریض می شود یا دچار حادثه ای می شود ما را با یک وضع اضطراری مواجه می کند. مداوای بچه امری اضطراری است و فوراً باید، به آن رسیدگی شود اما رشد دائمی و کمی و کیفی کودک امری مهم است و اهمیت آن هم دائمی است. اگر بچه قابل معالجه باشد باید فوراً او را معالجه و درمان کرد و همزمان به امور دیگر، یعنی به رشد و باروری آن بچه پرداخت. از طرفی نباید در کار معالجه کودک تاخیر کرد و از سوئی باید سخت مراقب بود، اولاً بیماری او به درازا نکشد و ثانیاً، پرداختن به معالجه بچه موجب فراموش کردن آینده او نشود. نباید

در جدول بالا چهار تا ربع یا چهارتا خانه ملاحظه می شود.

خانه اول اموری هستند که هم مهم و هم اضطراری.

خانه دوم اموری هستند که فقط مهم اند.

خانه سوم اموری هستند که فقط اضطراری اند اما مهم نیستند.

خانه چهارم اموری هستند که نه اضطراری اند و نه مهم.

اضطرار یعنی گرفتاری، دام، وضعیت فوق العاده، وضع غیر مطبوع، وضع ناخواسته، شرایط فشار، وضع بازدارنده، وضع بحرانی. یعنی وضعیتی که باید در اسرع وقت به آن رسید، یعنی، وضعی که باید بلافاصله برطرف شود. فوری پیش می آید و باید فوری از بین برود. چون ناخواسته و نا مطبوع است، باید زود از میان برداشته شود. باید زود از صحنه بیرون رود. نه خود این وضع خوب است و نه آثارش. پس باید هر چه سریعتر از شر آن ولو اینکه واقع شده باشد، خلاص شد. هر چه بیشتر به شرایط اضطرار بپردازیم و آن را مهم کنیم و به آن بیشتر فکر کنیم و بیشتر آن را احساس کنیم، پایدارتر می کنیم. شرایط اضطرار به آدم امان نمی دهد. جلوی آدم سر پا می ایستد و فشار می آورد و روی انسان عمل می کند و بر او تأثیر می گذارد.

امادر عوض امور مهم اینطور نیستند. آنها جلوی شما نمی آیند. جلوی شما ظاهر نمی شوند. باید دنبالشان گشت و آنها را پیدا کرد. امر مهم، امری است که بایستی پیوسته و بدون انقطاع به آن فکر کرد و به آن پرداخت. از امر مهم نباید غافل شد. نباید گذاشت از صحنه خارج شود. نباید به آن بی اعتنا بود. نباید بیرونش کرد. امور مهم نجیب و سنگین و با وقار هستند. به سراغ کسی نمی آیند. باید به سراغشان رفت. باید روی آنها عمل کرد. امور مهم روی ما عمل نمی کنند. به ما محل نمی گذارند. نازشان زیاد است. ما باید نازشان را بکشیم. به ریح بالا و سمت راست جدول توجه فرمائید.

سیل به هوای اینکه یک کنده درخت است، صرفاً برای نجات خود از سیل به آن چسبید. چسبیدن همان و گرفتار شدن همان. به آن چسبید و هیچ گاه رهاپیش نکرد، نه، نه اینکه آن انسان بیچاره او را رها نکرد، نه، آن خرس او را رها نکرد.

این درست داستان زندگی ماست. اما، حقیقت تلخ این است که ما، خودمان به این خرس چسبیده ایم. ما خودمان این خرس را بزرگ کرده ایم. متأسفانه او نیز از ما خوشش آمده است و به سبک و نوع دوستی خاص خودش که برای همه ما سخت آشنا ست با چنگال های نیرومندش ما را گرفتار کرده است و به زعم خودش نوازش می دهد. نه تنها ما را، در چنگ خود گرفتار کرده است بلکه مثل بختک روی ما افتاده است. افتاده است و ما را، از حیض انتقاع نیز انداخته است. نمی گذارد ما، به مسائل مهم برسیم. ما را، در گرداب مسائل اورژانس، دائماً دور خود می چرخاند و عاقبت نیز غرقمان می کند.

برای رها شدن از شر این خرس باید قوی شد و قوی شدن ما نیز در گرو گسترش و توسعه منابع و سرمایه های انسانی است. فقط از این رهگذر است که ما می توانیم ترفندهای رها شدن از این خرس و این بختک را پیدا کنیم و به کار ببریم. تا اینکار را نکرده ایم. خرس همچنان ما را در اختیار خود خواهد گرفت.

«شرایط حساس کنونی»، پارادایمی است که ما برای خود انتخاب کرده ایم. نقشه ایست که ما، برای زندگی خود کشیده ایم. شیوه ایست که ما، با بهره گیری از آن به عالم و آنچه در اوست می نگریم. عینکی است که از پشت آن به نقش خودمان نگاه می کنیم.

و ما، در همه امور خود، ۲۸ سال است که در تصرف این خرس یا «در شرایط حساس کنونی»، بحران و اضطرار را مدیریت می کنیم. «شرایط حساس کنونی» را سوء برداشت و سوء مدیریت بیرونی یعنی بخش دولتی برای ما به ارمغان آورده است. اما، بخش خصوصی تنها از رهگذر سوء برداشت و سوء مدیریت بخش دولتی به عذاب نیتفاده است. ناروایی که بخش خصوصی، خود، در درون و از درون به خود، روا داشته است مقوله ایست که پرداختن به آن، نیاز به وقتی دیگر دارد. اما، لازم است در این جا به این بسنده کنیم که مثل بخش دولتی و بخش خصوصی این است که هر یک جداگانه نقشه ای را بدست گرفته اند و دنبال آدرسی مشترک در یک شهر مشترک می گردند. مثلاً در تبریز بدنبال یک آدرس مشخص هستند اما، یکی نقشه اصفهان را بدست گرفته است و دیگری نقشه مشهد را. بله مشکل بخش خصوصی و بخش دولتی این است و صد البته این مشکل، مشکل کوچکی هم نیست. خیلی هم بزرگ است. این مشکل ها در زمان گذشته و با تفکر گذشته خلق شده اند و با تفکر زمان ایجادشان قابل حل نیستند. تفکر جدیدی لازم است. نقشه مشترکی میخوانند تا هم خود و هم جامعه را به تعادل برسانند. راه دیگری هم متصور نیست.

نیازی نیست که چرخ چاه را مجدداً اختراع کنیم. نیازی نیست که تجربه شکست خورده هفتاد و دو ساله اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را دو باره تجربه کنیم.